مبانی نظری تحلیل گفتمان

نویسنده : دکتر حمید رضا شعیری

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : ـــــ

مبانی نظری تحلیل گفتمان

رویکرد نشانه معناشناختی

چکیده

کنش گفتمانی را می‌توان حضوری زنده و نوعی موضع‌گیری گفتمانی دانست که بعنوان واسطه‌ای بین دو پلان زبانی یعنی صورت بیان و صورت محتوا قرار می‌گیرد و زمینه را فراهم می‌آورد تا این دو پلان بتوانند در موقعیت‌های خاص در استقلال کامل عمل کرده، معناهای تازه و متفاوتی را تولید کنند. پس گفتمان فرآیندی است جهت‌مدار که با دخل و تصرف، گزینش، جابجایی و بسط و توسعه رابطه بین پلان‌های زبانی، منجر به تولید معنا می‌گردد. لازمه چنین تولیدی استفاده از مواد خامی است که زبان تحت عنوان معنی در اختیار گفتمان قرار می‌دهد. کنش گفتمانی با استفاده از معنی‌های مشترک موجود در زبان شرایط تولید معنا را به وجود می‌آورد. چنین کنشی بدون رجوع به بنیان‌های تجربی و حسی ادراکی فاقد کارآیی لازم است، چرا که گفتمان حضوری است زنده که همواره از تجربه‌ای زیستی بهره‌مند می‌باشد. به همین دلیل است که باید به دنیایی پیشاگفتمانی اعتقاد داشت که بستر را برای شکل‌گیری گفتمان فراهم می‌سازد. علاوه بر همه این ویژگی‌ها، کنش گفتمانی می‌تواند به مرکز گفتمان نزدیک یا از آن دور گردد. چگونه گفتمان می‌تواند با عبور از خود راه را برای رشد و توسعه معنا هموار سازد؟

هدف ما از این بررسی، علاوه بر پاسخ به پرسش مزبور، طرح ویژگی‌های کنش گفتمانی و مبانی نظری گفتمان، مطالعه نقش آن در معناسازی و ایجاد ارتباط پویا و سیال بین پلان‌های زبان می‌باشد.

واژگان کلیدی :

گفتمان، معنی، معنا، موضع‌گیری گفتمانی، پلان‌های زبانی، نشانه معناشناسی

مقدمه

گفتمان واژه‌ای چند بعدی و چند معنایی است که شاید نتوان از دیدگاه زبانی به راحتی آن را تعریف نمود. ولی باید دانست که هرگاه فرآیند نشانه - معنایی تحقق یافته و در کنشی زبانی که حاصل آن متن است تجلی یابد، ما با گفتمان مواجه‌ایم. به‌طورکلی، از دیدگاه زبان‌شناختی، برای اینکه گفتمان داشته باشیم، سه شرط اساسی لازم است :

الف) گفته‌پردازی یا گفته‌آرایی؛

ب) تعامل یا کنش زبانی که همان تحقق زبان با تاثیر بر گفته‌پرداز است؛

ج) استعمال زبانی که محصولات گفتمانی مانند ژانرها، متن‌ها، گونه‌های زبانی، جملات، اصطلاحات، واژگان و در مجموع آثار غیر فردی گفتمانی را فرا خوانده است. این فراخوانی توسط گفته‌پردازی فردی در هنگام گفته‌پردازی صورت می‌پذیرد. بنونیست معتقد است که "هرگاه فردی طی کنشی گفتمانی و در شرایطی تعاملی که تنها عامل ارتباط زبانی است، زبان را مورد استفاده فردی خود قرار دهد به تولید گفتمان پرداخته است" (Benveniste, ۱۹۶۶, p. ۲۶۶).

اگر بخواهیم به‌طور زیربنایی به مطالعه گفتمان بپردازیم تنها راه چاره، تجزیه آن است؛ زیرا از طریق این تجزیه است که می‌توانیم به مواد تشکیل‌دهنده آن پی برده و به معرفی دقیق آن نائل آییم. عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده گفتمان کدامند؟ نقش واسطه‌ای گفتمان در تولید معنا چیست؟ چرا هر گفتمانی دارای بنیادی پیشاگفتمانی است؟ چگونه گفتمان قادر است دو پلان زبانی (صورت بیان و صورت محتوا) را به یکدیگر مرتبط ساخته و در جهت رشد معنا حرکت کند؟

در واقع، هدف از ارائه این مقاله بررسی بنیادی نظریه تحلیل گفتمان با رویکردی نشانه معناشناختی و تبیین جایگاه آن نسبت به شرایط تولید معنا

می‌باشد.

معنی و معنا

هر گفتمانی به دلیل استعمال داده‌های از پیش تعیین شده زبانی از معنی استفاده می‌کند. معنی نوعی تعیین جهت است. بعنوان مثال، استفاده از داده زبانی مانند واژه "شیر" می‌تواند به گفتمان سه جهت مختلف بدهد : شیر آب، شیر خوراکی، شیر درنده. فونتنی معتقد است که هر گاه بگوییم "چیزی یا موقعیتی معنی دارد، یعنی معتقدیم که آن چیز یا آن موقعیت به سویی متمایل است" .(Fontanille, ۱۹۹۸, p. ۲۱) به این ترتیب زمانی که واژه شیر به یکی از سه جهت ذکر شده متمایل می‌گردد، معنی‌دار می‌شود.

اما این معنی‌دار شدن ماده خامی بیش نیست که خود می‌تواند در خدمت کنش گفتمانی قرار گیرد. اینک این فرایند گفتمانی است که باید این ماده خام به کار گرفته شده را سازماندهی نموده و بالاخره هوشمند سازد. شرایط کمینه لازم برای اینکه ماده خامی بتواند تولید معنا کند یا در بستر گفتمانی به‌مثابه گونه‌ای نشانه معنایی عمل کند، این است که تحت کنترل آنچه که باید آن را روی‌آورد گفتمانی خواند، قرار گیرد. این روی‌آورد همان جهت‌گیری، قصد یا نیت داشتن است. به این ترتیب، با روی‌آورد به آب، خوراکی یا درندگی، شیر شناسه‌ای معنی‌دار به خود می‌گیرد. البته فراموش نکنیم که واژه شیر به تنهایی هم ماده خامی است که کمینه‌ای زبانی برای گفتمان محسوب می‌گردد. این کمینه زبانی در گفته‌ای مانند "یک پاکت شیر بخر" به شناسه‌ای واضح و کاملتر تبدیل می‌شود که دارای بافتی مشخص‌تر نیز است. این نکته نشان می‌دهد که کمینه‌های زبانی دارای درجات متفاوتی از شناسه معنایی هستند. "شیر" در اینجا ماده خامی است که یک "پاکت شیر بخر" را معنادار نموده است. اما همین گفته می‌تواند در بافتی بزرگتر قرار گرفته و فقط ماده خامی برای آن بشمار آید. به دیگر سخن، خود واژه شیر یک جهت‌گیری است. اما این جهت‌گیری با ترکیب شیر آب کاملتر می‌گردد تا اینکه بتدریج در نظام گفتمانی به فرایندی واضح تبدیل گردد. با توجه به همه این توضیحات می‌توان ادعا نمود که معنی مقدمه معناست و در گفتمان است که معنا شکل می‌گیرد.

در تقابل با معنی که ماده بی‌شکل یا خام گفتمان است، معنا مفصل‌بندی می‌شود. به همین دلیل بر نظام‌مند و فرایندی بودن آن تاکید شده است. معنا از طریق رابطه واحدهایی از گفتمان با واحدهایی دیگر قابل دریافت است. با توجه به همین اصل است که معنا فرایندی تلقی می‌گردد، چرا که کارکرد آن سبب می‌شود تا معنی‌های مختلف موجود در زبان هوشمند گشته، سپس در فرایندی نظام‌مند قرارگیرند و پیش بروند. این هوشمندی سبب می‌گردد تا ما فرصت گریز از آشوب را بیابیم. "ما فقط قدری نظم می‌خواهیم تا بتوانیم در مقابل آشوب از خود محافظت نماییم".(Deleuze & Guattari, ۱۹۹۱, p. ۱۸۹) معنی بیشتر با حواس مرتبط است. ما حس می‌کنیم که چیزی معنی دارد. وقتی این حس قوت و قدرت تمایز می‌یابد، یعنی اینکه به معنا تبدیل شده است. پس معنا چیزی است که معنی‌های مبهم را آشکار و روشن می‌سازد. در واقع، "معنی هسته تاریک معناست" (Genin, ۲۰۰۶, p. ۱۲۴).

ما نسبت به معنی و حسی که به آن داریم یکسان و مشترک هستیم. در واقع معنی متعلق به حوزه دریافت‌های عمومی است. درحالی‌که معنا می‌آید تا آنچه را که معنی مشترک است به نوعی دریافت متفاوت تبدیل کند. بر این اساس، هر گفتمان جریانی است که به واسطه آن معنی‌های مشترک و یکسان به معناهای خاص، متفاوت، غیرمنتظره و بدیع تبدیل می‌گردند. از این دیدگاه معنا سبب انحراف و بسط معنی می‌گردد. تحقق این انحراف وابسته به عواملی مانند حذف، جذب، افزایش، کاهش، جابه‌جایی، لایی‌کشیدن، سبقت، نشتی و بالاخره تغییر است. همه نشتی‌های معنی کنشی گفتمانی است که شرایط یکسان و عمومی معنی را به فرایندی ویژه و خاص تبدیل می‌کند. در این میان گفتمان مسئول مستقیم چنین تبدیلی است و بدون حضور گفتمانی، معنی قابلیت تبدیل به معنا را ندارد. همین تبدیل معنی به معنا به واسطه دخالت گفتمانی است که سبب می‌گردد تا ماگریت در زیر تصویر یک پیپ بنویسد : "این یک پیپ نیست".

با توجه به همین مثال می‌توان ادعا نمود که معنا پویاست و همواره به دنبال تولید پرسپکتیو است. معنا جریان متداوم شدن است. در تقابل با معنی که تثبیت شده و منجمد است، مهمترین ویژگی معنا دینامیک بودن آن است. اما بدون کنش گفتمانی چگونه می‌توان دینامیسم معنایی را تضمین نمود. تصویر پیپ در اینجا همان معنی خام یا منجمد موجود در زبان دیداری است، اما گفتمان آن را از زبان به عاریت گرفته، سپس تحت کنترل خود در

می‌آورد تا بتواند با نفی آن، فرایند معنا را ایجاد نماید. به این ترتیب، پیپ به جریان باز استعاره می‌پیوندد تا از خود بگریزد و آن روی سکه را در تخیل پویای گفتمانی زنده کند. گفتمان ماگریتی آمده است تا داده منجمد زبانی را به جریان زنده حضور تبدیل کند. درست زمانی که معنی دچار نشتی می‌شود و از مسیر از پیش تعیین شده خود منحرف می‌گردد، گفتمانی شکل می‌گیرد که پیپ را در پیپ بودن خود دچار تردید می‌کند. پس باید یک معنی ذوب شود تا بتواند در فرصتی جدید به معنا تبدیل گردد. آنچه که سبب شکسته شدن انجماد معنی می‌گردد همان کنش گفتمانی است. "این یک پیپ نیست" آمده است تا نشان دهد که کنش گفتمانی یعنی حضور چیزها نه آن‌گونه که هستند بلکه آن‌گونه که ما می‌خواهیم که باشند و آنها را می‌فهمیم.

رابطه سوژه (کنشگر) / ابژه (کنش‌پذیر)

از همان زمانی که گرمس به جایگاه کنشگر گفتمانی و نقش او در تولیدات زبانی اعتراف نمود، دیگر محدودیت‌های مطالعات زبانی مربوط به دیدگاه ساختگرایی که زبان را ابژه‌ای بیش نمی‌دانست، پایان یافت. گرمس در این دیدگاه نوین خود به این موضوع مهم اشاره دارد که "یا گفته‌پردازی، کنشی غیر زبان‌شناختی است و به این ترتیب از حوزه مطالعات نشانه‌شناختی خارج است، یا اینکه چنین کنشی به هر شکل لازمه تولید متن زبانی است و در این صورت گفته‌پردازی را می‌توان به گفته‌ای از نوع ویژه تعبیر نمود: یعنی اینکه گفته‌ای گفته‌پردازی شده دانست. چرا که می‌توانیم، گفته را ابژه گفته‌پردازی بدانیم ..." (Greimas, ۱۹۷۲, p. ۲۰). این عبارت آشکار می‌سازد که هر تولید زبانی نیازمند یک سوژه در مقام گفته‌پرداز و یک ابژه که همان گفته یا متن زبانی است می‌باشد. بر این اساس، گفتمان عملی است که بواسطه آن گفته‌پرداز و گفته با یکدیگر مرتبط می‌گردند.

اما گفتمان به دلیل پویایی و دینامیک بودن آن همواره ما را با نوعی موضع‌گیری گفتمانی، بسط روابط، تعامل بین نیروهای همسو یا همگرا و ناهمسو یا واگرا درگیر می‌کند. این تنش گفتمانی سبب ایجاد فشاره‌ها و گستره‌هایی می‌گردد که گفتمان را به کنشی زنده و دارای حیات تبدیل می‌کند. پس در طول گفتمان است که کنش گفتمانی شکل می‌گیرد و کنشگر با تولید معنا خود را بیش از پیش به ما می‌شناساند. حتی گرمس در کتاب معناشناسی ساختاری خود هم بر این نکته تاکید دارد که "دنیای انسانی، دنیایی است که فقط به واسطه معنادار بودن آن قابل توصیف است. اگر می‌توان دنیا را انسانی

نامید فقط به این دلیل است که دارای معنایی است" .(Greimas, ۱۹۸۶, p. ۵) این دیدگاه گرمس نشان‌دهنده تفکر غیرساختاری اوست، چرا که انسان، دنیا و معنا به هم گره خورده‌اند و جریانی زنده را رقم زده‌اند. گفتمان جایگاهی است که سه عنصر مزبور در آن تجلی می‌یابند.

دنی برتران معتقد است که "کنشگر گفتمانی را باید شیوه حضوری در حال شکل‌گیری دانست. حضوری همواره ناقص، قطعیت نیافته، جزئی و تغییرپذیر. حضوری که در جای جای گفتمان، به محض تحقق آن، قابل دریافت است" (Bertrand, ۲۰۰۰, p. ۵۳). با توجه به همه این توضیحات، حضور کنشگری که در مبدا گفته قرار دارد یکی از شرایط اساسی شکل‌گیری گفتمانی است. اگر گفته یا متن ابژه زبانی است، حضور هیچ ابژه‌ای بدون در نظر گرفتن کنشگر (سوژه) تولیدکننده آن اعتبار ندارد. پس حاصل فعالیت گفتمانی شکل‌گیری گفته‌ای است که در رأس آن گفته‌پردازی قرار دارد که همواره آن را فعال نموده، به پیش می‌برد و رد پای خود را در آن به جا می‌گذارد.

تعامل نشانه و معنا

گفتمان محل نزاع، تبانی، هم‌پوشی، همسویی، تفکیک، ترکیب، تقابل و تعامل نشانه‌ها با یکدیگر است. به همین دلیل گفتمان راهکارهایی را ایجاد می‌کند که راه را برای شکل‌گیری این ویژگی‌ها هموار می‌سازند. این راهکارها را می‌توان به نقش واسطه‌ای گفتمان تشبیه نمود. در واقع، برای اینکه عملیات تولید معنا بتواند به بهترین وجه ممکن تحقق یابد، باید شرایط عبور از آنچه که می‌توان آن را روساخت یا صورت‌های بیان دانست به سمت ژرف‌ساخت یعنی آنچه که محتوا یا درونه‌های بیان نامیده می‌شود، فراهم گردد. چه عاملی می‌تواند ساختارهای برونه‌ای را به سوی ساختارهای درونه‌ای هدایت نماید؟ بی‌شک، گفتمان یا فعالیت گفتمانی عاملی است که این ساختارها را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. این کارکرد را می‌توان به نقش واسطه‌ای گفتمان تعبیر نمود. کنش گفتمانی ساختارهای ابتدایی، اولیه و نحوی را که در حافظه زبانی ذخیره شده‌اند به ساختارهای گفتمانی (معنای و محتوایی) تغییر می‌دهد. پس کنشگر گفتمانی در تلاقی جبر نحوی با جبر معنایی قرار دارد. بعنوان مثال، در گفتمانی از نوع روایی، ساختارهای نحوی با دخالت گفتمانی، شرایط عبور به ژرف‌ساخت و معنا را پیدا می‌کنند. اینک باید دانست که راهبردهای گفتمانی که ما را از سطح زبانی به عمق آن هدایت می‌کنند، کدامند؟ بعنوان

مثال، در گفتمان‌های روایی، عواملی مانند "پرسپکتیو" (آنچه که باعث می‌شود تا در ساختاری نزاعی، روایت از منظرهای مختلف مانند دزد، پلیس، رئیس، مجرم، قاضی و ... به ما منتقل گردد)، "زاویه دید" (شعیری، ۱۳۸۵ :۸۴-۷۵) (با توجه به جایگاه، موقعیت و موضع راوی و شاهد ماجرا : زاویه دید دانای کل، جهان‌شمول، جزءنگر ...) و "حربه‌های گفتمانی" (حذف، جابه‌جایی، گستره و فشاره) تعیین کننده شکل و نوع گفتمان هستند.

فعالیت‌های گفتمانی که در اینجا نقش واسطه بین اشکال منجمد و تثبیت شده زبانی و اشکال پویا، متغیر و سیال ایفا می‌کند، کنشی است که سبب تولید مکان‌ها، زمان‌ها و کنشگرانی جدید و درنتیجه معناهای متفاوت در زبان می‌گردد. در داستان پیل مثنوی مولوی با توجه به گزینش پرسپکتیوی که همه چیز را از منظر دیگری به نمایش می‌گذارد، با زاویه دیدی کمی و متغیر و موضع گفتمانی انبساطی و گسترده‌ای مواجه‌ایم که با برش‌های متفاوت در شکلی واحد از گونه‌ای نشانه‌ای آن را متکثر نموده، نشانه واحد را به نشانه‌ای متعدد با لایه‌های متفاوت تغییر می‌دهد. به همین دلیل است که پیل به بادبیزن، تخت، ستون، ناودان و ... تبدیل می‌گردد. کارکرد واسطه‌ای گفتمان است که با دخالت در امر نشانه‌ای کارکرد آن را تغییر می‌دهد و آن را قطعه قطعه می‌کند تا عمق معنایی آن را تغییر دهد. به این ترتیب نشانه‌ای بیشینه‌ای به نشانه‌ای کمینه‌ای تبدیل می‌گردد.

استعمال و بازپردازی

هیچ گفتمانی نمی‌تواند مستقل و جدا از گفتمان‌های جمعی که قبل از آن شکل گرفته‌اند و وجود داشته‌اند، عمل کند. به همین دلیل است که استعمال زبان جایگاه ویژه‌ای را در مطالعات نشانه - معناشناختی به خود اختصاص داده است. در واقع، استعمال زبان به مجموعه کاربردهای زبانی جوامعی اطلاق می‌شود که در طول زمان شکل گرفته و به عادات زبانی تبدیل شده‌اند. این عادات زبانی که حافظه فرهنگی و جمعی جوامع زبانی را تشکیل می‌دهند، می‌توان به گفتمان‌هایی جمعی تعبیر کرد. بدون وجود این گفتمان‌های جمعی تصور شکل‌گیری آنچه که آن را گفتمان خلاق و فردی می‌نامیم غیرممکن است.

استعمال زبانی بکارگیری کلیشه‌هایی است که بر اثر استفاده و عادت تثبیت، در زبان حفظ شدند و آماده برای استفاده هستند. اما این گفتمان است که کلیشه‌های زبانی ایجاد شده بر اثر استعمال را فراخوانده، بازسازی کرده، جانی دوباره به آنها می‌بخشد و دوباره ارائه می‌نماید. گفتمان می‌تواند به

واسطه عمل فردی و تولیدات منحصر به فرد زبانی آثاری بدیع و نو از خود به جای بگذارد. در این حالت، فردی متعهد می‌گردد تا در شرایطی بیناکنشی و بیناگفتمانی مسئولیت ایجاد ارتباط زبانی را برعهده گیرد. به این ترتیب، استعمال زبانی که با عادت و کلیشه گره خورده است جای خود را به خلاقیت، بازپردازی، تجدید و تغییر می‌دهد. گفتمان مانند کانالی عمل می‌کند که همواره از ناحیه استعمالات زبانی تغذیه شده و سپس با قرار دادن فیلتری شخصی در برابر جریان سیل‌آسای این استعمالات، آنها را پالایش می‌کند و با عمل حذف، افزودگی، جابه‌جایی، تغییر، تلخیص، قبض، بسط، آنها را بازپروری می‌کند تا به خلق گفتمانی منجر شود.

بنابراین گفتمان را می‌توان واسطه‌ای بین نظام اجتماعی زبان و کنشی فردی دانست که منجر به رابطه‌ای تعاملی و ارتباط با دیگری می‌گردد. بر این اساس، تولیدات زبانی جمعی و استعمال زبانی منشا اصلی گفتمان ادبی، هنری، استعاره‌ای و خلاق هستند. این موضوع به خوبی آشکار می‌سازد که گفتمان نمی‌تواند فقط به استفاده از داده‌های تثبیت شده نظام زبانی یا رمزگان از پیش تعیین شده بسنده کند. "گفتمان همواره در پی ابداع اشکال جدید، تغییر شکل و بازپردازی نظام زبانی است که گفتمان‌های پیشین در ایجاد آن نقش داشته‌اند" .(Fontanille, ۱۹۹۸, p. ۸۲)

تفاوت و ارزش

قبل از ورود به فعالیت گفتمانی ما همواره در دنیای پیشاگفتمانی و پیشازبانی به سر می‌بریم. در همین دنیاست که ما با تجربه حسی ادراکی خود با چیزها وارد ارتباط می‌شویم. پس هر گفتمانی یک مبنای پیشاگفتمانی دارد که جرقه‌های اولیه موضع‌گیری گفتمانی در آنجا زده می‌شود. مهمترین ویژگی این دنیای پیشاگفتمانی این است که سبب فعالیت حسی ادراکی ما می‌شود. ژاک فونتنی معتقد است که هرگاه با رنگ قرمز مواجه شویم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که به تجربه کاملی از قرمز دست یافته‌ایم، چرا که رنگی که ما با آن مواجه‌ایم، قرمز مطلق نیست، بلکه نوعی از قرمز است که ما را با درجه‌ای از قرمز بودن مواجه می‌کند (Ibid, p. ۳۸). در اینجا قرمز هنوز معنادار نشده است و فقط می‌توان آن را دارای معنی یعنی ماده خامی برای شکل‌گیری معنا دانست. برای اینکه قرمزی که نظر ما را به خود جلب نموده، بتواند تولید معنا کند، باید ابتدا قادر به ایجاد "تفاوت" باشد. بعنوان مثال، لازم است به

مقایسه دو رنگ قرمز با درجات متفاوتی از قرمز بودن پرداخت. در اینجا ما با جایگاهی از قرمز بودن مواجه‌ایم که در آن هر رنگ قرمز دلالت بر گونه‌ای از قرمز بودن دارد. اما باز هم معنا ناقص است، چرا که این گونه‌های قرمز فقط ایجاد تفاوت می‌کنند و هنوز منجر به تولید ارزش نشده‌اند. فرایند معنا زمانی رشد و توسعه می‌یابد که این دو درجه قرمز بتوانند ما را در نظامی ارزشی قرار دهند. بر این اساس لازم است که دو درجه متفاوت از قرمز که احساس و ادراکی دیداری است، بتوانند با دو درجه متفاوت از احساس و ادراکی دیگر مرتبط گردند. بعنوان مثال، اگر حس چشایی بتواند در اینجا در ارتباط با حس دیداری قرار گیرد، ما با دو درجه متفاوت چشایی نیز مواجه می‌گردیم : میوه‌هایی مثل سیب، هلو یا هندوانه را می‌توان در مقایسه با یکدیگر و با توجه به درجه سرخی آنها متفاوت، یعنی شیرینتر، رسیده‌تر و بی‌مزه‌تر دانست. در اینجا رسیده یا شیرین بودن نوعی ارزش است که کمک می‌کند تا فرایند معنا کامل شود. اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم که علیرغم حضور رنگ قرمز و ادراک درجات متفاوتی از آن، مادامی که بین این متغیر و متغیرهای دیگر حسی ادراکی (حس چشایی) ارتباط برقرار نگردد، دنیایی که با آن مواجه‌ایم برای ما معنادار نیست. به محض اینکه حس دیداری ما نسبت به یک چیز با حسی دیگر مثل لامسه در ارتباط قرار گیرد، ارزش‌هایی تحت عنوان نرم/زبر، برجسته/فرورفته و یا ظریف/ضمخت شکل می‌گیرد. یا زمانی که درجاتی از حس دیداری با درجات متفاوتی از فاصله مثل دور/نزدیک در ارتباط قرار گیرند، ارزش‌هایی مثل عقب/جلو، عمیق/سطحی و گم/پیدا یا حاضر/غایب پدیدار می‌گردند. بر این اساس، آنچه که احساس و ادراکی بیش نیست هوشمند می‌شود و در ارتباط با متغیری دیگر، سازه‌هایی از حضور معنادار را ایجاد می‌کند که قابلیت گفتمانی دارند، به گونه‌ای که گفتمان آنها را می‌پروراند و گواهی است بر حضور و تغییراتی که به وجود می‌آورند.

درنتیجه می‌توان گفت که هر دنیای گفتمانی نیازمند دنیایی پیشاگفتمانی است. دنیای پیشاگفتمانی دنیایی است که در آن تفاوت‌ها و ارزش‌ها پایه‌گذاری می‌شوند و سپس به واسطه فعالیت گفتمانی به حوزه زبان راه می‌یابند. نظام ارزشی نظامی است که خود مبتنی بر رابطه بین یک نشانه‌روی و یک دریافت است. با عمل نشانه‌روی به اولین متغیری که توجه ما را به خود معطوف ساخته است پی می‌بریم و با عمل دریافت بین این متغیر با متغیری دیگر ارتباط برقرار می‌نماییم، که این ارتباط منجر به تولید ارزش، شناخت و در نهایت ورود به عرصه گفتمان می‌گردد. طرح‌واره زیر نشان‌دهنده عبور از

پیشاگفتمان به گفتمان است.

برای نمونه می‌توان به اثری از ماگریت اشاره کرد که در آن گفته‌پرداز با انتخاب دو متغیر از دنیای پیشاگفتمانی (چتر و لیوان آب) و مرتبط کردن آنها با یکدیگر ارزش‌هایی تحت عنوان تهی/پر و بسته/باز را ایجاد می‌کند که همین ارزش‌ها می‌توانند به شناختی جدید از چیزها منجر شوند، شناختی که خود آغازی است برای راه پر پیچ و خم گفتمان.

در اینجا درجات متفاوتی از حس دیداری بالا/پایین، دور/نزدیک، بیرون/درون و سطح/عمق با درجات متفاوتی از حس لامسه مرطوب/خشک، سخت/نرم، برجسته/صاف در ارتباط قرار می‌گیرند. این امر موجب تولید شناختی جدید و متفاوت از شناخت‌های قبلی می‌گردد که می‌توان در اینجا آن را به فرایندی تفسیر کرد که منجر به پدیده‌ای ضدکنشی (چتر و لیوان کنش‌هایی متضاد دارند، یکی آب را به درون جذب می‌کند و دیگری دفع) در عین هم‌کنشی (چتر به پایگاهی برای حضور لیوان تبدیل می‌گردد)، فشاره‌ای (لیوان بعنوان پدیده‌ای که سبب قبض و فشردگی حضور می‌گردد) یا گستره‌ای بودن (چتر بعنوان پدیده‌ای که موجب بسط حضور می‌شود) می‌شود. در واقع همین شناخت‌ها هستند که در بستر گفتمانی قرار می‌گیرند و جریان معنا را بوجود می‌آورند. آیا فشاره و گستره رابطه هسته و پیرامون را شکل می‌دهند؟ و آیا این رابطه یعنی تلاقی دو دنیایی که یکی انرژی را به درون خود و دیگری به بیرون از خود هدایت می‌کند؟ و آیا این هدایت در ارتباط تنگاتنگ با تجربه اگزیستانسیالیستی پیوسته انسان مدرن که همواره خود را در معرض پر و تهی شدن، حضور و غیاب یا افزایش و کاهش می‌یابد، نیست؟ حتی اگر بگوییم که این تصویر هیچ چیز نیست، به هیچ وجه نمی‌توانیم منکر رابطه‌ای که بوجود آمده است، شویم و با این اعتقاد باز ما در مسیر شکل‌گیری گفتمانیم.

مقوله‌سازی

یکی از ویژگی‌های مهم زبان توانایی آن در مقوله‌سازی براساس عناصر موجود در دنیاست. هیچ زبانی را نمی‌توان یافت که قادر به مقوله‌سازی و تفکیک عناصر دنیا از یکدیگر با توجه به نوع‌شناسی آنها نباشد. آنچه که زبان اعم از تصویری و کلامی شناسایی و استفاده عمومی آن را ترویج نموده است، نوع

می‌نامیم. بعنوان مثال، میز کار یا صندلی اداری بر نوع میز با قابلیت تعمیم دلالت دارد. اما گفتمان از میان همه میزهای اداری میز یا صندلی مخصوصی را که در دفتر مشخصی وجود دارد انتخاب کرده، مورد استفاده خود قرار می‌دهد. در اینجا با نوع خاصی از میز یا صندلی مواجه هستیم که گفتمان فراخوانده و صحنه‌پردازی کرده است. در واقع، نوع‌شناسی در زبان نام دیگر مقوله‌سازی زبانی است. نوع‌شناسی و مقوله‌سازی زبانی از این جهت دارای اهمیت هستند که در کنش گفتمانی از آنها بعنوان شگردهایی که فرآیند معنا را تغذیه می‌کنند، استفاده می‌شود. اینک می‌توان به ارائه انواع مقوله‌هایی که در زبان شکل گرفته، سپس در اختیار گفتمان قرار می‌گیرند، به ترتیب زیر اشاره کرد :

۱ـ مقوله سریالی : مقوله‌هایی که دارای یک یا چند نقطه اشتراک هستند و به دلیل همین نقطه اشتراک، زبان این انواع متفاوت را کنار هم قرار می‌دهد و تحت یک عنوان یا نام مشترک ارائه می‌نماید. بعنوان مثال، خانه، آپارتمان، ویلا، کلبه به دلیل داشتن نقطه اشتراک محل سکونت، مقوله منزل یا مسکن را که یک فهرست را در بر می‌گیرد تشکیل می‌دهند.

۲ـ مقوله شبکه‌ای : بدون اینکه نقاط اشتراک به‌طور منطقی و مساوی بین اعضای مختلف شبکه تقسیم شده باشد، این اعضا همه با یکدیگر به دلیل نوعی رابطه (کاری، سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی ...) مرتبط می‌گردند. بعنوان مثال، در یک شبکه قاچاق سلاح، کلیه اعضای شبکه اعم از خریداران سلاح، توزیع‌کنندگان، واردکنندگان، کارپردازان مالی، واسطه‌های خریدار و غیره به یکدیگر مرتبط هستند، بدون اینکه نقطه اشتراک همه آنها که قاچاق سلاح است به‌طور مساوی بین همه اعضا تقسیم شده باشد. گاهی ممکن است که همه اعضای شبکه دارای همان نقطه اشتراک نباشند. بعضی از افراد سود بیشتر، بعضی‌ها دستیابی به سلاح و بعضی دیگر ارتقاء قدرت نظامی را دنبال می‌کنند.

۳ـ مقوله نمایه‌ای (گزینشی) : در این مورد مقوله براساس انتخاب کاملترین نمونه که بتواند نماینده و معرف همه نمونه‌های دیگر آن مقوله باشد، شکل می‌گیرد. گویا که یک نمونه جایگزین یا نماینده همه گونه‌های یک مقوله است. در اینجا مقوله مانند ویترینی عمل می‌کند که بهترین و کاملترین نمونه از یک نوع کالا را انتخاب و به نمایش گذاشته است. به دیگر سخن همه اعضای یک مقوله قادر نیستند به‌طور جداگانه همه خصوصیات و ویژگی‌های

آن نمونه گزینش شده را داشته باشند و هر کدام فقط یک یا تعدادی از ویژگی‌های آن را دارا هستند. به همین دلیل، گونه نمایه شده، گونه‌ای است که همه ویژگی‌های دیگر گونه‌های از نوع خود را به‌صورت توامان داراست. بعنوان مثال، زمانی که به کسی لقب رستم دستان و یا پهلوان را می‌دهیم.

۴ـ مقوله بنیادی : گونه انتخاب شده ویژگی‌های مشترک بسیار اندکی از گونه‌های هم‌ردیف خود را داراست. گاهی این نقاط اشتراک به قدری ضعیف و ناچیز هستند که وجوه اشتراک آن گونه با گونه‌های هم‌نوع دیگر خود را خنثی می‌کند. بعنوان مثال، وقتی از کسی می‌پرسیم، وسیله داری و منظورمان این است که او پیاده نیست و می‌تواند با دوچرخه، موتور یا ماشین آمده باشد، با مقوله‌ای بنیادی سروکار داریم که انواع وسیله نقلیه را در بر می‌گیرد. و همین‌طور وقتی به همه ابزار و یراق عنوان آچار را می‌دهیم، یعنی اینکه از میان همه ویژگی‌های مشترک بین ابزار، بنیادی‌ترین آن را در نظر گرفته‌ایم که خنثی‌ترین وجهِ مشترک را تشکیل می‌دهد.

آگاهی و شناخت نسبت به این مقوله‌های زبانی سبب می‌گردد تا بتوانیم در هر کنش گفتمانی این مقوله‌ها را بازسازی نموده، بسط و توسعه داده و براساس آنها مقوله‌های جدیدی را تولید نماییم. همین امر سبب می‌گردد تا نظام‌های ارزشی جدیدی در گفتمان‌ها شکل گیرند. اما این نظام‌های ارزشی همواره تحت کنترل فعالیت‌های حسی ادراکی قرار دارند. همین فعالیت‌های حسی ادراکی هستند که به مقوله‌های زبانی سبک و سیاق خاصی می‌دهند. بعنوان مثال، مقوله سریالی یا مقوله شبکه‌ای دو مقوله‌ای هستند که فعالیت حسی ادراکی ما، براساس نگرشی گستره‌ای از مقوله که گونه‌های بسیاری را در خود جای می‌دهد می‌سازد. درحالی‌که دو مقوله گزینشی و بنیادی نگرشی فشاره‌ای نسبت به مقوله دارند، یعنی از میان همه گونه‌های موجود، خود را به یک گونه محدود می‌نمایند. نکته دیگر آنکه در شکل‌گیری این گونه‌ها برش‌های فرهنگی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

در واقع، گفتمان با استفاده از نگرش فرهنگی از مقوله‌های زبانی استفاده می‌کند تا به این ترتیب ارزش‌های جدیدی را در درون خود ایجاد نماید. بعنوان مثال، میراسدالله در کتاب خوی وارونه دیوها (۱۳۸۴) با گزینش ژانر دفترچه از میان همه ژانرهایی که می‌توانند پایگاه ارائه شعر او را تشکیل دهند، نظام ارزشی جدیدی را ایجاد می‌کند که می‌توان آن را به دفترچه کتاب، کتاب مدرسه، کودک شعر یا شعر خاطره تعبیر نمود. طرح‌واره زیر نشان‌دهنده

فرایند حرکت از مقوله‌های زبانی به سوی گفتمان است.

مقوله‌های زبانی ← فعالیت حسی ـ ادراکی ← نظام ارزشی ← گفتمان

کنش گفتمانی

پیش از این نیز بر این موضوع که گفتمان یک کنش است تاکید نمودیم. اما منظور از کنش مجموعه عملیات‌هایی است که کنشگران عهده‌دار انجام آن می‌گردند. پس باید اذعان داشت که تا عملیات و کنشی شکل نگیرد نمی‌توان از کنشگر سخن گفت. کنشگر بواسطه کنش شکل می‌گیرد، اما اینکه این کنش چگونه تعریف می‌شود، پرسشی است که باید به آن پاسخ گفت. کنش چیزی است که منجر به تولید کارکرد نشانه معنایی می‌شود. و این کارکرد یعنی ارتباط دوجانبه بین صورت بیان و صورت محتوا. در هنگام شکل‌گیری کارکرد نشانه معنایی لازم است که کنش گفتمانی با دو دنیای بیرون و درون رابطه برقرار کند. دنیای بیرون رابطه‌ای حسی ادراکی با عناصر بیرون از خود است که سطح برونه‌ای کارکرد نشانه معنایی را تغذیه می‌کند. به همین ترتیب، دنیای درون رابطه‌ای حسی ادراکی با عناصر مربوط به خود است که سطح درونه‌ای کارکرد نشانه معنایی به آن تعلق دارد. بنابراین کنش گفتمانی را می‌توان به حضوری تعبیر کرد که مانند پلی ارتباطی بین دو دنیای بیرون و درون قرار گرفته است. به دلیل همین حضور واسطه‌ای است که کنش گفتمانی به نوعی موضع‌گیری گفتمانی، و گفته‌پردازی به اعلام موضع اطلاق می‌شود و این امر زمانی تحقق می‌یابد که کنش گفتمانی از حضور بهره‌مند باشد. به قول ژاک فونتنی "گفته‌پردازی یعنی چیزی را به کمک زبان حاضر نمودن" (Fontanille, ۱۹۹۸, p. ۹۲). کنش گفتمانی تحقق‌بخش فرایندی به نام فرایند حاضرسازی است. این فرایند را می‌توان در طرح‌واره زیر نشان داد :

کنش گفتمانی ← کارکرد نشانه معنایی ← دنیای برونه‌ای و درونه‌ای ← موضع‌گیر گفتمانی ← حاضرسازی

گرمس و کورتز در تکمیل طرح زبانی یلمسلف ، پلان صورت بیان (دال) را برون نشانه و پلان صورت محتوا (مدلول) را درون نشانه و موضع‌گیری

انتزاعی سوژه (موضع‌گیری حضور جسمی تخیلی است و نه جسمی واقعی) در ارتباط با این دو نشانه را جسم نشانه یعنی جسمانه می‌نامند .(Greimas et Courtés, ۱۹۹۳ : ۱۹۱, ۲۹۹) جسمانه پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه بر آن استوار است و از آنجاست که مرزهای معنایی جابه‌جا می‌گردند.

از آنجا که اولین کنش گفتمانی کنش حاضرسازی است، چنین کنشی بدون وجود جسمانه‌ای که نسبت به این حضور از حساسیت برخوردار باشد، غیرممکن است. بر این اساس، کنشگر گفتمانی قبل از هر چیز جسمانه‌ای است که می‌توان او را شکل اولیه و مبهمی از گفته‌پرداز دانست. این شکل اولیه و مبهم از گفته‌پرداز همانند مرکز حساس ارجاعی عمل می‌کند که به همه آنچه که در پیرامون او قرار دارند واکنش نشان می‌دهد. با توجه به این مرکزیت دیگر نمی‌توان این شکل اولیه و مبهم گفته‌پردازی را فقط یک شکل دانست، بلکه باید آن را تجربه‌ای دانست که دارای احساس و ادراک و عواطف است. پس جسمانه حضوری است که می‌توان آن را به تجربه‌ای حسی ادراکی و عاطفی تعبیر نمود که نسبت به عناصر پیرامون خود به دو شیوه فشاره‌ای و گستره‌ای یعنی تنشی واکنش نشان می‌دهد. این واکنش همان چیزی است که آن را موضع‌گیری نامیدیم. اگر این موضع‌گیری به شکل فشاره‌ای بروز نماید، ما در رابطه‌ای انقباضی با چیزها قرار می‌گیریم و گویا که آنها را نشانه‌گیری می‌کنیم. اما اگر این موضع‌گیری به شیوه گستره‌ای بروز نماید، ما در رابطه‌ای انبساطی با چیزها قرار می‌گیریم و در این حالت آنها را دریافت می‌کنیم. به همین دلیل، موضع‌گیری فشاره‌ای از نوع عاطفی و موضع‌گیری گستره‌ای از نوع شناختی است. کریمی (۱۳۸۷ :۲۲۹) در کاریکاتوری که شهرنشینی را به تصویر می‌کشد، با موضع‌گیری فشاره‌ای و ایجاد جریانی انقباضی چیزها را به گونه‌ای در ارتباط با یکدیگر و نزدیک به هم قرار می‌دهد که گویا ما ماه را نشانه رفته‌ایم و با این نشانه‌روی توانسته‌ایم او را به آغوش بکشیم. این نشانه‌روی رابطه‌ای عاطفی را ثبت می‌کند که شاید بدون حضور جسمانه‌ای کمرنگ و یا خنثی می‌شد. در واقع، در رابطه‌ای انقباضی و به واسطه حضور جسمانه‌ای (رخت‌آویز که نمایه‌ای از حضور انسانی است)، دو برون - نشانه ماه و برج آنقدر به یکدیگر نزدیک شده‌اند که سبب خلق درون - نشانه‌ای تحت عنوان‌هایی مثل : ماه من، تو مال منی، به هم رسیدیم، فاصله برداشته شد و... می‌گردد. در اینجا، جریان تنشی و انقباضی برج‌نشینی، و جریان خشک تمدن شهری را به رابطه‌ای عاطفی تبدیل می‌کند تا فرهنگ با طبیعت گره خورده و هم‌ساز با آن شود. شاید همین رابطه عاطفی است که مسکنی برای

کاهش درد شهرنشینی را به همراه می‌آورد.

دومین کنش گفتمانی کنش اتصالی/انفصالی است. با تکیه بر این کنش ما می‌توانیم اولین موضع‌گیری گفتمانی را پشت سر گذاشته و به سوی موضع‌گیری‌های بعدی هدایت شویم. به لطف کنش انفصالی، گفتمان از پرسپکتیوهای جدیدی بهره‌مند می‌گردد و با زمان‌ها، مکان‌ها و کنشگران جدیدی مرتبط می‌گردد.

کنش انفصالی تکثرگرا و چند بعدی است. به همین دلیل آن را کنش باز و نامحدود می‌نامند. اما در مقابل، کنش گفتمانی اتصالی راه را بر پرسپکتیوهای جدید می‌بندد. این نوع کنش بازگشت به وضعیت اولیه است یعنی بازگشت به اولین موضع‌گیری گفتمانی است. اما از آنجایی که چنین بازگشتی به دلیل فاصله گرفتن از آن احساسات ابتدایی و اولیه غیرممکن است، فقط می‌توان شاهد شبه‌نمایه‌ای از آن بود. این وجه شبه‌نمایه‌ای تحت کنترل عوامل مولفه‌ای مثل اینجا، اکنون، من/تو قرار دارد. به همین دلیل، کنش گفتمانی اتصالی کاملا چسبیده به مرکز تولید گفتمان (گفته‌پرداز) عمل می‌کند. در این حالت، موضع‌گیری اتصالی بسته، محدود و بدون پرسپکتیو عمل می‌کند. در نظام‌های دیداری می‌توان اتوپرتره یا حتی پرتره (چهره‌پردازی) را به دلیل چسبیده بدون آن به مرکز تولید گفتمان و محدودیت قابی کنش گفتمانی اتصالی نامید. تابلوی برونزینو نمونه‌ای از گفتمان اتصالی است که کاملاً متصل به مرکز گفته‌پردازی عمل نموده، راه را بر هر نوع تخیل می‌بندد.

اما در تابلوی دولارکوا به دلیل ایجاد فاصله با مرکز تولید گفتمانی (برگرداندن سر و نگاه به سمت راست، داشتن پلانی در پشت سر، محو نمودن یک دست و ...) ما با کنش گفتمانی انفصالی مواجه هستیم. این کنش راه را بر تخیل باز می‌کند و امکان گریز از مرکز گفته‌پردازی را ایجاد می‌نماید و همین گریز است که سبب تحقق گفتمانی رها از خود یا از حصارهای بسته خود می‌گردد.

اینک با توجه به مبانی ذکر شده در باب تحلیل گفتمان می‌توان به دسته‌بندی همه ویژگی‌هایی که سبب می‌شوند تا ما نظام نشانه‌ای را گفتمانی تلقی کنیم، پرداخت. بر این اساس نظام گفتمانی :

ـ به مجموعه‌های بزرگ معنادار اطلاق می‌شود. نشانه‌های زبانی بریده شده، منقطع و جدا افتاده از بافت و موقعیت فاقد ارزش گفتمانی هستند؛

ـ دارای کارکرد فرآیندی است. یعنی تحت روابطه‌ای هم‌نشینی و حرکتی پیش‌رونده دارد و این حرکت بیشتر کمال‌گراست؛

ـ محل تلاقی زبان، انسان و دنیاست. زبان طبیعی، دنیای طبیعی و انسان با یکدیگر گره خورده و فرآیند نشانه‌ای را رقم می‌زنند؛

ـ شرایط عبور از جبر نحوی به معناهای گسترده و باز فراهم را می‌سازد؛ همین امر سبب می‌گردد تا ساختارهای اولیه ذخیره شده در حافظه زبانی به ساختارهای تحول یافته، منحصر به فرد و ویژه تغییر یابد؛

ـ نظام اجتماعی زبان را به سوی کنشی فردی هدایت می‌کند؛

ـ دارای کارکردی انتزاعی و سوبژکتیو است.

ـ ساختارهای دو قطبی را به ساختارهای متکثر و دینامیک تبدیل می‌کند؛

ـ دامنه ارتباطات درون زبانی را گسترانده و دارای کارکرد بافتی، موقعیتی و چارچوب زمانی - مکانی است.

ـ تعاملی است و براساس کنش و واکنش متقابل بین گفته‌پرداز، کنش‌گران و مخاطب عمل می‌کند؛

ـ دارای دامنه وسعتی است که سبب می‌گردد تا فرازبانی، فرانشانه‌ای، فراموقعیتی و فرابافتی نیز عمل کند.

ـ برای نشانه سطوح (سطح برونه‌ای، درونه‌ای، جسمانه‌ای) و ابعاد (روایی، کنشی، شناختی، پدیداری، عاطفی، تنشی...) مختلف و متفاوتی قایل است؛

ـ از موضع‌گیری، جهت‌مداری و هدف‌مندی یا روی‌آورد بهره‌مند است؛

ـ کنشی مشتق است. یعنی اینکه کنش گفتمانی به واسطه نقش فعال نظام‌های قراردادی خاص هر جامعه همواره جهت یافته است.

ـ بیناکنشی است. یعنی اینکه کنشی را یه کنشی دیگر منتقل نموده، سبب تاثیرپذیری یا تاثیرگذاری آن گشته و در نهایت با تحول آن کنش جدید را به وجود می‌آورد.

ـ تولید کننده نظام ارزشی است که براساس بافت و موقعیت به گونه‌ای سیال تحول می‌یابد.

ـ دارای ویژگی اتصالی و انفصالی است.

ـ همواره دارای کارکردی تنشی است.

ـ سبب تولید زاویه‌های دید گوناگون و چرخش آنها بین کنش‌گران و گفته‌پرداز می‌گردد تا جایی که همین چرخش زاویه دید بتواند موجب تغییر پرسپکتیو و جابجایی آن گردد.

ـ سبب تعامل بین نظام جانشینی و هم‌نشینی می‌گردد. به گونه‌ای که این دو نظام بتوانند در کنار یکدیگر موجب بسط و توسعه معنا گردند.

ـ قادر است فضایی را خلق کند که همه اشکال بیانی بتوانند در آن حضور یافته، در رقابت بایکدیگر قرار گرفته و با اثبات برتری خود از دیگر رقبا سبقت بگیرند.

ـ به دلیل همین فضای رقابتی، چرخش زاویه دید، تغییر پرسپکتیو و مشتق بودن از نظام‌های اجتماعی خاص هر جامعه، تحقق گفتمان تحت تاثیر ویژگی‌های فرهنگی قرار دارد.

اینک با توجه به همه این ویژگی‌ها شاید بتوان گفتمان را از دیدگاه نشانه - معناشناختی این گونه تعریف نمود : گفتمان عملیات گفته‌پردازی است که نه تنها به واسطه آن اشکال عظیم معناساز خلق گشته و یا فرصت بازتولید و بازپروری می‌یابند، بلکه حجم عظیمی از تولیدات زبانی، متنی و نشانه‌ای انباشته و متورم در حافظه جمعی (که به قول ژاک فونتنی می‌توان آن را "نوعی حافظه در انتظار که توسط گفتمان‌های قبلی و اصل بینامتنیت تغذیه

شده است" (Fontanille, ۲۰۰۸ : ۷۹)، نیز نامید) فرا خوانده شده، زنده گشته و در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند تا با ایجاد پرسپکتیوی جدید منجر به تولید، بسط و توسعه معناهایی نو، بدیع و غیرمنتظره گردند.

نتیجه

با توجه به همه ویژگی‌های کنش گفتمانی که در این جستار به آن پرداختیم، پرسپکتیو جدیدی به روی مطالعات معنا گشوده می‌شود که براساس آن دیگر نمی‌توان با نشانه‌ها بعنوان گونه‌های منفک، واحدهای کمینه‌ای جدا افتاده و عناصر منقطع و در تقابل با عناصر دیگر برخورد نمود. بلکه باید اعتراف کرد که در دیدگاه گفتمانی، معنا با تکیه بر مواد خامی که معنی نامیدیم جریانی زنده و همواره در حال شکل‌گیری است. چنین دیدگاهی دو ویژگی بسیار مهم دارد : اول اینکه کنش گفتمانی را تابع نظامی فرایندی (پروسه‌ای) می‌داند. در چنین نظامی عواملی مانند کنش، کنش‌گران، تعامل بین آنها، رابطه بین درونه و برونه، بافت و موقعیتی که در آن کنش شکل و تحول می‌یابد، نیروهای بازدارنده و معین، روی‌آورد، فعالیت حسی ادراکی، حضور جسمانه‌ای و جز آن همه و همه دست به دست هم داده، سبب تحقق جریان نشانه معنایی می‌شوند؛ و دوم اینکه چنین کنشی سبب تولید مجموعه‌های بزرگ معنایی می‌گردد که همواره از موضعی گفتمانی که دارای ویژگی‌های وجودشناختی، پدیداری، فرهنگی، عاطفی و سیال است، بهره‌مند می‌باشد. در واقع، نشانه‌ها براساس رابطه‌ای که بین آنها با کل مجموعه نشانه‌ای، و پیوندی که در بافت گفتمانی بین آنها ایجاد می‌گردد، معنادار می‌شوند. بر این اساس دیگر نمی‌توان تولید معنا را به رابطه بین واحدهای نشانه‌ای از نوع تقابلی محدود نمود.

منابع

ـ شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۵)، تجزیه و تحلیل نشانه معناشناختی گفتمان، تهران، سمت.

ـ کریمی مقدم، علیرضا. (۱۳۸۷)، هشتمین دوسالانه بین‌المللی کاریکاتور تهران، تهران، مؤسسه توسعه هنرهای تجسمی.

ـ میراسدالله، علیرضا. (۱۳۸۴)، خوی وارونه دیوها، تهران، نشر مرکز.

- Benveniste E. (1966), Problèmes de linguistique générale, Paris, Gallimard.

- Bertrand D. (2000), Précis de sémiotique littéraire, Paris, Nathan.

- Deleuze G. et Guattari F. (1991), Qu'est-ce que la philosophie?, Paris, Minuit.

- Fontanille J. (1998), Sémiotique du discours, Limoges, PULIM.

- Fontanille J. (2008), Pratiques sémiotiques, Paris, PUF.

- Genin Ch. (2006), “Homobulla est”, in L'image entre sens et signification, Paris, Sorbonne.

- Greimas A.J. (1972), Essais de sémiotique poétique, Paris, Larosse.

Greimas A.J. (1986), Sémantique structurale, Paris, PUF.

Greimas A.J. et Courtés J. (1993), Sémiotique. Dictionnaire raisonné de la théorie du langage, Paris, Hachette.